Journal of Fiqh and Usul
Vol. 52, No. 3, Issue 122
Autumn 2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v52i3.76900



فقه و اصول
سال پنجاه و دوم، شماره ۳، شمارهٔ پیاپی ۱۲۲
پاییز ۱۳۹۹، ص ۱۳۰-۱۱۳

قاعده حسم در مستندات فقهی امامیه *

دکتر محمدعلی محب الرحمان [۱]
استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان
Email: m.moheb@azaruniv.ac.ir
دکتر علی مظهر قراملکی
استاد دانشگاه تهران
Email: amghramali@ut.ac.ir
محمدمهدی محب الرحمان
دانش آموخته سطح چهار (دکتری)، حوزه علمیه قم، قم، ایران
Email: mohamad61.30@gmail.com

چکیده

قواعد فقهی یا همان احکام کلّی جاری در ابواب گوناگون فقه، از منابع فقهی استخراج می‌شوند و به عنوان یک قاعده و قانون کلی، راه‌گشای موضوعات دیگر واقع می‌شوند. یکی از این قواعد کلی، قاعده حسم است که بر پایه آن در مواردی که حکم اولی نتواند مفسده‌ای را از بین ببرد، می‌توان با از بین بردن منشأ نزاع و فساد، و یا با «قلع ماده فساد و نزاع»، مفسده پیش‌آمده را از بین برد، و مشکل را حل کرد. این نوشتار با استناد به آیات و روایاتی که می‌تواند منشأ استنباط قاعده واقع شود و نیز با ملاحظه نظرات برخی فقها در ابواب مختلف فقه، قاعده حسم را اصطیاد کرده است. در ادامه شرایط و محدودیت‌های اجرای قاعده را تبیین و مورد کندوکاو قرار داده، و در نهایت به حل برخی اشکالات مطرح در مسائل نوظهور پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: قاعدهٔ حسم، قواعد فقه، حسم، قلع، ماده فساد، ماده نزاع.

---

*. مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۹/۱۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۳/۰۵.
۱ . نویسنده مسئول

The Hasm (Eradication) Rule in Imamia Jurisprudential Evidences

Mohammad Ali Moheb Al Rahman, Ph.D. Assistant Professor, Azarbaijan Shahid Mdani University (Corresponding Author)

Ali Mazhar Gharamaleki, Ph.D. Professor, University of Tehran

Mohammad Mahdi Moheb Al Rahman. Graduate of the fourth level (Ph.D.) of Qom Seminaries

Abstract

The rules of Islamic jurisprudence i.e. the applicable general rules in various fields of Islamic jurisprudence are extracted from jurisprudential sources and as a general rule and law, pave the way for other issues. One of these general rules is the Hasm (eradication) rule according to which in cases where the primary verdict cannot eliminate an evil; such an evil may be eliminated by destruction of the origin of strife and corruption or eradication of the subject of corruption and strife. This paper has extracted the eradication rule by referring to verses and traditions which may be the source of inferring the rule as well as considering the opinions of some jurists in different fields of jurisprudence. Then, conditions and limitations of applying the rule have been explained and explored and finally, a number of current problems with regard to emerging issues have been solved.

Keywords: Hasm (Eradication) Rule, Rules of Jurisprudence, Hasm (Eradication), the Corruption Matter, the Strife Matter

مقدمه

هدف از جعل احکام شرعی، مصالح و مفاسدی دانسته شده که ممکن است بر آدمیان پنهان باشـد، و خداوند با جعلِ آن احکام، خبر از مصلحت و مفسده متعلقشان می‌دهد. در واقع همه احکام اولی اسـلام، برای جلب مصالح عامه و یا دفع مفاسدی است که ممکن است از رفتار انسان و ... ناشی شـود. از جملـه قتل (حرعاملی، وسائل، ۲۹/ ۱۴)، زنا (همو، همان، ۲۰/ ۳۳۳)، ربا (همو، همـان، ۱۸/ ۱۲۱)، اکـل مـال یتیم (همو، همان، ۱۷/ ۲۴۶)، سرقت (همو، همان، ۲۸/ ۲۴۲) قذف (همو، همـان، ۲۸/ ۱۷۴) و ...، کـه به جهت ایجاد انواعی از فساد حرام و ممنوع شده‌اند. به طور کلی هدف انبیا، نابودسازی فساد دانسته شده (همو، همان، ۱۵/ ۸۷) و هر آنچه که کمک به فساد باشد نیز حرام می‌باشد (همو، همـان، ۱۷/ ۸۵) حتـی ممکن است گفته شود مجازات‌ها به طور کلی برای دفع فساد، و حسم ماده فساد هستند (شاذلی، ۳۱).

اما گاهی اجرای حکم اولی شرع، اعم از عبادی، حقـوقی یـا کیفـری، مصـلحت مـورد نظـر را تـأمین نمی‌کند، بلکه در مواردی ممکن است موجب ضرر منهی و مفسده‌ای گردد، از این رو در این گونه موارد بر اساس مقتضای قواعد فقهی مانند قاعده لا ضرر، میسور، منع اختلال نظام، نفی عسـر و حـرج و ماننـد آن عمل می‌شود. مثلاً می‌توان به دلایلی مانند ضرر یا وجود مفسده، حکم به عدم مالیّت مـواد مخـدر صـادر کرد، ولی چه بسا در مواردی، صرف حکم به عـدم مالیـت کـافی نباشـد و ضـبط و امحـاء مـواد مکشـوفه ضرورت داشته باشد. در این موارد نه تنها حکم اولی کنار می‌رود، بلکه از طریق و بـه جهـت حسـم مـاده فساد، حکم دیگری ایجاد می‌شود. امری کلی که از آن، با عنوان «قاعده حسم» یاد می‌شود.

واژه حسم بنا به فرهنگ لغت به معنای قطع کردن، حل و فصل کـردن، تمـام کـردن نـزاع آمـده اسـت (خلیل بن احمد، ۳/ ۱۵۳؛ جوهری، ۵/ ۱۸۹۹). از آنجا که این معنا در تالیفات اصیل فقه امامیه بـه طـور گسترده مورد استفاده قرار گرفته که در قسمت دو و سه مقاله به آن پرداخته خواهد شد و نیز معنای مورد نظر قاعده از آن به خوبی قابل فهم است، لذا این واژه به عنوان نام قاعده انتخاب شد.

به طور دقیق‌تر می‌توان مفاد قاعده حسم را چنین دانست: اگر با رعایـت احکـام اولـی و قواعـد عامـه، مفسده‌ای به طور کامل از میان نرود، به استناد این قاعده می‌تـوان ریشـه مفسـده را خشـکاند، و حکـم بـه اجرای دستوری داد که هرچند مستقیماً با مسئله ارتباطی ندارد، اما با اجرای آن، فساد از بین می‌رود.

علیرغم اهمیت این قاعده در حل بعضی معضلات فقهی و حقوقی، در این خصوص تألیف یا تحقیقی مشاهده نمی‌شود؛ از این رو به عنوان فتح باب و برای اولین بار، در این مقاله سعی شده تا روشن شـود کـه مفاد این قاعده در قرآن مجید و روایات آمده و بدان عمل شده است، و دلیل یا یکی از ادله برخـی احکـام، در ابواب مختلف فقه، همین قاعده بوده است. بنابراین می‌توان از این موضوع به عنوان یکـی از قواعـد فقـه

یاد کرد و با استناد به آن در موارد عدم کفایت حکم اولی، با رعایت ضوابط و شرایطِ خاص، حکـم بـه قلـع منشأ و ماده فساد صادر نمود.

این قاعده حاصل استنباط از منابع فقه است و فقها به عنوان قاعده از این موضوع یـاد نکـرده، مسـتند و شرایط آن را ذکر نکرده‌اند و این تحقیق تلاشی است برای استناط قاعده با ایـن گمـان کـه ممکـن اسـت در مسائل روز قابل استفاده باشد.

ضروری است که به ارتباط قاعده با قاعده سد ذرایع مذکور در اصول فقه اهل سنت توجه گردد. منظور از سد ذرایع که گاه از آن با عنوان «ممنوعیت عملی که منجر به حرام می‌شود» تعبیر شده اسـت، (ابـن قـیم جوزیه، ۳/ ۱۱۰) اعلام حرمت عملی است که به فساد منجر می‌شود (ابن عاشور، ۳/ ۳۳۵).

اگر چه بین سد ذرایع و قاعده حسم ممکن است مشـابهت‌هایی یافـت شـود و در برخـی از مصـادیق، اجرای هر دو قاعده ممکن باشد ولی قاعده حسم از نظر مفهوم و نیز مستند بـه کلـی بـا قاعـده سـد ذرایـع متفاوت است.

قاعده سد ذرایع در نهایت به این معنی بر می‌گردد که وسیله و مقدمه حرام، حرام است (مکـارم، دائـرة المعارف فقه مقارن، ۱/ ۲۰۳) ولی مفهوم قاعده حسم این اسـت کـه اگـر حکـم اولـی در مـواردی نتوانـد مصلحت مورد نظر شارع را تأمین کند، می‌توان با رعایت شرایطی و ضـوابطی کـه خواهـد آمـد، بـه شـکل ثانوی حکمی متضمن نابودی ریشه فساد یا نزاع، صادر کرد.

بعلاوه بحث مقدمه حرام از مباحث عقلی بوده ولی عمده مستند قاعده حسم، آیـات و روایـات شـیعه امامیه است و نتیجه آن حکم شرعی کلی و یا جزئی است.

البته باید اضافه کرد که آنچه این تحقیق به دنبال آن است نشان دادن اصل وجود قاعده حسم در منـابع معتبر فقهی امامیه است و بررسی ارتباط کامل آن با موضوع سد ذرایع نیازمنـد تفصـیل و فرصـت بیشـتری است که در این مقاله مجال آن نیست.

مواردی که در این پژوهش مورد بحث قرار گرفته‌انـد عبارتنـد از: مـدارک و مسـتندات قاعـده و دلایـل حجیت آن، تطبیق قاعده و اشاره به مواردی که فقها قاعده را اجرا کرده‌اند، شرایط و محـدودیت‌های اجـرای قاعده، و در نهایت نمونه هائی از مصادیق تأثیر اجرای قاعده در صدور احکام مستحدثه فقهی.

مستندات قاعده

عنوان قاعده حسم به طور مستقل و مشخص، در قران کـریم یـا کتـب روایـی نیامـده، بلکـه از قواعـد اصطیادی به شمار می‌آید که از مضمون روایات در ابواب مختلف فقهی به دست آمـده اسـت. در واقـع از

آنجا که منطقِ احکام صادره در این روایات، به گونه‌ای است که می‌توان با تنقیح ملاک، و با رعایت شـرایط مربوطه، آن را تعمیم داد، به نظر می‌رسد قاعده و کبـرای کلیـه‌ای مسـتند صـدور ایـن احکـام بـوده اسـت. قاعده‌ای که در این مقاله، از آن به عنوان «قاعده حسم» یاد می‌شود.

۱. قرآن کریم

نزدیک‌ترین آیه‌ای که می‌توان به نوعی قاعده حسم را از آن دریافت کـرد، آیـه ۷۹ سـوره مبارکـه کهـف است. در این آیه که نقل یک حادثه تاریخی قابـل اسـتناد بـوده و بیـانی اسـطوره‌ای نیسـت (محمدحسـین طباطبایی، ۱۳/ ۳۳۸) حضرت خضر توضیح می‌دهد که اقداماتی انجام داده، که مؤمنین در حالـت عـادی مجاز به انجام آن نیستند. به عنوان نمونه کشتیِ شخص مظلوم را، بـرای جلـوگیری از غصـبِ آن، بـه طـور جزئی تخریب کرد.

منطقی که فقهائی چون شیخ طوسی و محقق اردبیلی از این آیه برداشت کرده‌اند و مورد نظر این تحقیق است آن است که هدف و ملاک انجامِ امور مـذکور در آیـه، دفـع مفاسـد، و ضـرورت تـدبیر امـور اسـت (طوسی، تبیان، ۷/ ۸۱) و می‌توان از این آیه این‌گونه برداشت کرد که بـرای دفـع مفسـده‌ای بزرگ‌تـر، جـایز است مال محترمی به طور جزئی تخریب شود. (مقدس اردبیلی، زبده، ۱/ ۳۸۶) و این طور نتیجـه گرفـت که برای دفع و حسم مفسده، می‌توان عملی را انجام داد که در حالت عادی مجاز نیست.

برخی اعمال مذکور در آیه را منحصر به مقام نبوت دانسته‌اند، (مکارم، بحوث، ۵۷۰) ولی باید دانست که توضیح این واقعه برای بیان یک حکم عقلی است (مقدس اردبیلی، زبده، ۱/ ۳۸۶) که صـرفاً برخـی از مصادیقِ آن، ـ که در آیه بیان شده ـ از راه وحی و الهام قابل درک می‌باشد. بنابراین اگرچه مواردی که در آیه آمده است از طریق علم لدنی و وحی بوده است (طباطبایی، ۱۳/ ۳۳۸)؛ ولی اگر در موردی منطق و ملاک آیه قابل اجرا باشد و مصداق نیز با عقل عادی قابل درک باشد، اجرای حکم عقلی کلی که به نظـر می‌رسـد به معنای مورد نظر در این تحقیق نزدیک است، منعی ندارد.

باید دانست که منطق مذکور در این آیه در فروعات فقهی نیز کاربرد دارد؛ مثلاً امام صادق ع به اسـتناد این آیه، زرارة بن أعین که از اصحاب نزدیک اهل بیت بودند را نکوهش کردند تا آسیبی به وی نرسد. ایشان به فرزند زراره فرمودند «به پدرت بگو عیب تو را می‌گویم ... تا بوسیله آن شر دشـمنان از تـو دفـع شـود» و سپس آیه را قرائت فرمودند. (محمدتقی مجلسی، ۱۴/ ۱۲۱؛ حرعـاملی، وسـائل، ۳۰/ ۳۷۴) امـام صـادق برای از بین بردن ریشه شر عملی را انجام دادند که در حالت عادی مجاز نبوده اسـت. فقهـا نیـز بـه اسـتناد روایت مذکور، یکی از موارد جواز غیبت را دفع ضرر از مغتاب دانسته‌اند. (انصاری، المکاسـب، ۱/ ۳۵۵؛ بحرانی، ۱۸/ ۱۶۷؛ روحانی، منهاج، ۲/ ۶۵).

بنابراین به نظر می‌رسد می‌توان قاعده حسم را با تعریفی که ذکر شد، از آیه مذکور استنباط کرد بـه ایـن نحو که برای از بین بردن ریشه شر و فساد، با رعایت شرایطی که خواهد آمد می‌توان عملی را انجام داد کـه در حالت عادی مجاز نیست.

۲. روایات

هرچند در روایات عنوان این قاعده به صراحت نیامده است، ولـی روایـاتی وجـود دارنـد کـه بـه نظـر می‌رسد بر مبنای این قاعده صادر شده است، و یا آنکه با در نظر گرفتن قاعده مزبور، مفاد آنهـا روشـن‌تر و گویاتر خواهد بود. برخی از این روایات مطرح ومورد بحث قرار می‌گیرند:

روایت اول: طبق آنچه در حدیث لاضرر که ریشه تدوین قاعده مهمـی بـا عنـوان لاضـرر شـده، آمـده است، سمره بن جندب صاحب درختی در خانه یکی از انصار بود، که سرکشی‌های بی‌موقـع و گویـا سـوء استفاده او از حق ارتفاقی آن، موجب مزاحمت برای مرد انصاری شده بـود. در نهایـتِ ایـن مـاجرا، پیـامبر صلی الله علیه و آله و سلم با جمله «انک رجل مضار و لا ضرر و لا ضرار علی مؤمن»، سمره بن جندب را خطاب فرموده، و به قطع درخت دستور فرمودند (حرعاملی، وسائل، ۲۵/ ۴۲۹).

موضوع اصلی روایت لاضرر، این نکته است که حکم اولیـه، اجـرای قاعـده تسـلیط و حـق تصـرف و استفاده از حق ارتفاق است. حکمی که در این مورد خاص، موجب ایجاد ضرر بر دیگری شده است. پـس اگر صرفاً به مفاد قاعده لاضرر توجه کنیم، این ضرر نفی شده است و به تبـع آن حکـم ضـرری یعنـی حـق ارتفاقی که موجب تضرر همسایه است رفع شده است، و اگر مستند پیامبر اکرم صرفاً قاعـده لاضـرر بـود، ایشان می‌توانستند تنها راه دسترسی و حق ارتفاقی او را محدود سازند، و مثلاً زمان خاصـی تعیـین نماینـد، ولی در مقام عمل، حکم به قلع درخت فرمودند؛ و در نتیجه، هم حق ارتفاق را به کلی از بین بردند، و هـم ماده نزاع یعنی درخت را از بیخ و بن قطع فرمودند.

لذا شاید بتوان گفت قاعده لاضرر فی نفسه دارای محتوای قطع درخت نیست؛ بلکه قطـع درخـت کـه ماده فساد به حساب آمده، نیازمند قاعده دیگری است می‌توان از آن با عنوان قاعده حسم یاد کـرد. در واقـع درخت قطع شده است تا نزاع و فساد به کلی خاتمه یابد؛ نکته مهمی که برخی از فقهـا نیـز بـدان اشـاراتی داشته‌اند (بجنوردی، ۱/ ۲۲۶؛ روحانی، فقه الصادق، ۱۸/ ۳۹۶).

بنابراین به نظر می‌رسد اگر اعمال حق و اجرای حکمی موجب ایجاد ضـرر گـردد، بـا رعایـت شـرایط قاعده لاضرر، حکم ضرری برداشته می‌شود، و اعمال حق منوط به عدم ایجاد ضرر می‌گردد؛ ولی اگر ایـن میزان کافی نباشد، به استناد قاعده حسم می‌توان به از بین رفتن اصل حق و یا حذف مالکیت حکـم صـادر کرد.

روایت دوم: پیامبر اکرم (ص) در مورد افرادی که سخنان نادرستی پیرامون یکی از بانوان به کار برده بودند، حکم به تبعید صادر فرمودند (حرعاملی، وسائل، ١٤/ ١۴٩) چراکه با تبعیدِ آنها، از اشاعه منکر جلوگیری شده و ماده فساد قلع می‌شود (محمدباقر مجلسی، ٢٠/ ٣۵٢).

اگر چه این روایت در مورد دو فرد مطرح شده، ولی عمل پیامبر در صدور حکم تبعیدِ افرادی که حضورشان موجب فساد بوده، می‌تواند منشأ تشریع حکم باشد. ضمن اینکه به نظر می‌رسد حکم تبعید، برای قلع ماده فساد صادر شده (همو، ٢٠/ ٣۵٢). بنابراین از این عمل پیامبر می‌توان استنباط کرد که با رعایت ضوابطی می‌توان برای قلع ماده فساد حکم تبعید صادر نمود.

روایت سوم: از موارد مصرف زکات پرداخت بدهی بدهکاران می‌باشد؛ اما پرداخت زکات برای ادای دینِ ناشی از معصیت، از نظر اجماع یا مشهور فقها نادرست شمرده شده است (علامه حلی، تذکره، ۵/ ٢۵٧؛ بهبهانی، مصابیح، ١٠/ ۴۴٨؛ خوئی، المستند، ١۴/ ٩٨؛ برای مخالف رک: سبزواری، ذخیره، ٣/ ۴۵۶).

مستند این حکم، روایتِ محمد بن سلیمان از امام رضا است است که می‌فرماید امام مسئول پرداخت بدهی بدهکارانی است که در راه اطاعت الهی بدهکار شده‌اند؛ نه بدهکارانی که برای معصیت معسر شده‌اند (کلینی، ۵/ ٩۴؛ حرعاملی، وسائل، ١٨/ ٣٣۶؛ محمدباقر مجلسی، ١٩/ ۴۴؛ فیض کاشانی، ١٨/ ٧٨٩) حکمی که علامه حلی علت آن را «حسم ماده فساد» دانسته است (تذکره، ۵/ ٢۵٧). گویا چنین حکمی آمده تا بدهکاری که بدهی‌اش ناشی از حرام است، توسط امام یا زکات تضمین نشود، و در نتیجه معصیت از بین برود.

روایت چهارم: بنا به صحیحه علی بن مهزیار (شهید ثانی، الروضه، ٣/ ٢۵۴؛ نجاشی، ١/ ٢۵٣) وقتی اختلاف شدیدی بین موقوف علیهم وجود داشت امام جواد (ع) با خط خود چنین بیان می‌دارند که فروش وقف بهتر است به این دلیل که چه بسا در اختلاف جان و مال از بین برود (ابن بابویه، ۴/ ٢۴١؛ حرعاملی، وسائل، ١٩/ ١٨٨) این صحیحه مستند مشهور فقها (شهید ثانی، الروضه، ٣/ ٢۵۴؛ صاحب جواهر، ٢٢/ ٣۶٣) و قانون مدنی (ماده ٣۴٩) در مورد فروش وقف در صورتی که بین موقوف علیهم اختلاف شود، به نحوی که بیم سفک دما باشد، قرار گرفته است.

به نظر می‌رسد در این روایت صحیحه، با توجه به اینکه وقف منشأ نزاع شده است برای از بین رفتن فساد و از میان بردن ریشه نزاع و فساد حکم به فروش وقف شده است. فقها نیز به موضوع «از بین رفتن فساد»، به عنوان قاعده و مستندِ حکم اشاره کرده‌اند (شهید ثانی، الروضه، ٣/ ٢۵۴؛ صاحب جواهر، ٢٢/ ٣۶٣) بنابراین در این شرایط، وقف فروخته می‌شود تا ریشه فساد و منشأ اختلاف، نیست و نابود شود.

روایت پنجم: تقسیمِ مال، به عنوان راه حلی برای برخی اختلافات حقوقی مطـرح شـده، و مسـتندِ آن، روایات (حرعاملی، وسائل، ۲۷/ ۲۵۰) و همچنین اجمـاع (صـاحب جـواهر، ۴۰/ ۴۰۲ - ۴۱۰) دانسـته شده است. طبق این راه حل، از آنجا که نمی‌دانیم حق با خواهان یا خوانده است، مالِ مورد اخـتلاف، بـین دو طرف تقسیم می‌شود؛ در حالی که چنین حکمی، مطمئناً در بخشی از آن، بر خلاف واقع می‌باشد. امـا همان‌طور که فقها در این موضوع نیز اشاره کرده‌اند، برای دفع مفسده و پایان نزاع و «حسم ماده نزاع»، مال، بین خواهان و خوانده تقسیم می‌شود (طباطبایی حکیم، ۱۲/ ۱۸۵؛ صافی، ۳۹).

روایت ششم: بنابر اجماع، در صورتی که مسلمان، کافری را به قتل برساند، حکـم آن قصـاص نیسـت (صاحب جواهر، ۴۲/ ۱۵۰)؛ ولی در روایاتی که مشهور (صاحب جواهر، ۴۲/ ۱۵۱) فقها به استناد آن فتوا داده‌اند (طوسی، الاستبصار، ۴/ ۲۷۱؛ حرعاملی، وسائل، ۲۹/ ۱۰۷) به صراحت آمده است اگر مسـلمانی اعتیاد به این عمل داشته باشد، کشته خواهد شد. حکمی که می‌تواند به جهت حسم ماده فساد باشد.

علاوه بر این، در مورد مسلمانی که کافر غیر ذمی را بکشد، هرچند بنا به اجماع فقها (صاحب جواهر، ۴۳/ ۴۱) قصاص و دیه وجود ندارد؛ ولی ممکن است برای دفع فساد، حاکم، قاتلِ مسلمان را بـه پرداخـت دیه ملزم کند (تبریزی، ۱/ ۴۹).

همچنین بر اساس برخی روایات (حرعـاملی، وسـائل، ۲۹/ ۹۴) در مـورد شـخص آزادی کـه مکـرراً بردگان را به قتل می‌رساند و معروف به این کار شـده بـود، اگرچـه فـرد آزاد بـه جهـت قتـل بـرده قصـاص نمی‌شود، ولی چنین فرد آزادی بنا به نظر فقها به جهت «حسم ماده فساد» به قتل می‌رسـد (علامـه حلـی، تحریر، ۵/ ۴۴۳).

در فروع باب قصاص و دیات نیز به نظر می‌رسد به قاعده حسم استناد شـده اسـت. بـه طـور مثـال در خصوص کودکی که کودک دیگری را وادار به خودکشی کند، برخی از فقها چنین فـردی را مسـتحق حـبس ابد دانسته‌اند؛ آن هم به جهت «قلع ماده فساد». (عبدالاعلی سبزواری، ۲۸/ ۲۰۱).

در واقع گویا از آنجا که لازم است ماده فساد از بین برود، برای چنین قاتلانی، قصاص یا حبس ابـد در نظر گرفته شده است.

بنا بر آنچه از روایات گذشت، می‌توان گفت قاعده حسم، یکی از قواعد پر اهمیتی است که در جهـت اجرای آن، احکامی متفاوت از حکم اولیه صادر شده است.

۳. دلیل عقل

با توجه به اینکه هدف احکام شرعی و قانونی، جلب مصالح و دفع مفاسد اسـت و اینکـه رفـع و دفـع فساد از مقاصد مهم شرع است که در مقدمه به آن اشاره شد؛ اگر برای احقاق این هدف، اجرای حکم اولی

کافی نباشد، می‌توان برای نابودی فساد، ریشه و عامل ایجاد فساد را هدف گرفت.

علاوه بر این، با توجه به درک حسن عدل و قبح ظلم توسط عقل مستقل، (مظفر، ۱/ ۲۰۹) و نیز نیکو بودنِ نابودیِ فساد، می‌توان قاعده حسم را مطابق حکم عقل دانست؛ البته مگر در مواردی که حسم ماده فساد، ظلمِ دیگری را در پی داشته باشد.

تطبیق قاعده

در این قسمت به مواردی می‌پردازیم که فقها در عمل قاعده را جاری کرده‌اند و حتی گاهی از این عمل تعبیر به حسم ماده فساد نموده‌اند.

۱. یکی از موارد اجرای قاعده حسم، از بین بردن ادوات انحصاری جرم است. در واقع آنچه فی نفسه و ذاتاً حرام و ممنوع است، ارتکاب جرم است، و نه نگهداری ادواتِ جرم؛ اما هنگامی که آن ادوات، منحصراً وسیله ارتکاب قمار، یا شرک به خدا و یا هر گناه و جرمی باشد، از بین بردن و «حسم ماده و ریشه فساد» برای جلوگیری از گناه و فساد، ضروری می‌نماید. (خوئی، مصباح الفقاهه، ۱/ ۲۵۴؛ روحانی، فقه الصادق، ۱۴/ ۱۴۵) حتی گفته شده در صورت شکستن بت، از بین بردن اجزاء آن هم به جهت حسم ماده فساد ضروری است (خمینی، المکاسب، ۱/ ۱۱۲).

۲. بر اساس روایات (حرعاملی، وسائل، ۲۵/ ۳۲۹) حکمت حرمت شرب خمر، زوال عقل و نیز فساد دانسته شده است؛ لکن روشن است که میزان اندک شراب، مستی و زوال عقل را در پی ندارد. با این وجود از نظر روایات (همو، همان، ۲۵/ ۳۲۹) و اجماع فقها (صاحب جواهر، ۳۶/ ۳۷۴) میزان اندک نیز حرام بیان شده است. چراکه از نظر فقها، «حسم ماده فساد» لازم می‌باشد (علی طباطبایی، ۱۲/ ۲۰۲؛ شهید ثانی، مسالک، ۱۲/ ۷۲؛ بهبهانی، حاشیه، ۱/ ۶۸۲؛ بجیرمی، ۴/ ۱۸۸؛ خطیب شربینی، ۵/ ۵۱۶).

در مورد ضرورت دور ریختن شراب، به دلیل «حسم ماده فساد»، تصریح شده است (زیلعی، ۶/ ۴۸) حتی افزون بر این، از بین بردن ظروف مربوط به شراب توسط حاکم نیز، در برخی از مذاهب اسلامی، در جهت قلع ماده فساد دانسته شده است (سنامی، ۳۲۸).

۳. به هنگامی که شخصی مرتکب جرائم موجبِ حدِ جلد یا قطع گردد، حد مربوطه بر او اجرا می‌شود؛ اما اگر سه بار جرم و حد مربوطه، تکرار شود، بنابر روایات (طوسی، الاستبصار، ۴/ ۲۱۲؛ حرعاملی، وسائل، ۲۸/ ۱۱۶) و اجماع فقها (صاحب جواهر، ۱۳/ ۱۳۴)، حکم قتل در مورد وی جاری خواهد بود. منشأ این حکم ممکن است قاعده حسم باشد.

۴. در موضوع دخل و تصرف متقلبانه در سکه‌های رایج، برخی از فقها به دلیل «حسم ماده فساد»

اشاره کرده و حکم به نابودی آن داده‌اند (نائینی، ۱/ ۲۴).

۵. در مورد کتب ضلال، اگر فقط بخشی از آن، مصداق کتب ضلال قرار گیرد، ولی نابودی آن قسمت، به تنهایی ممکن نباشد، باز هم طبق تصریح فقها، به دلیل «حسم ماده فساد» باید کل آن نابود شود؛ (موسوی قزوینی، ۵/ ۲۳۹) حتی اگر کتاب ارزش مالی نیز داشته باشد. مگر اینکه حفظ آن برای اثبات جرم و ابطال باطل یا احتجاج بر خصم ضرورت داشته باشد.

۶. در حکم مشهورِ ارث زن از قیمتِ برخی از اموال و نه عین آنها، (صاحب جواهر، ۳۹/ ۲۰۷) برخی از فقها حکمت چنین حکمی را «حسم ماده نزاع» در اختلاف زوجه با بقیه ورثه در نحوه تصرف در عین اموال دانسته‌اند (آل بحر العلوم، ۳/ ۱۰۷).

۷. در مورد سارقی که کودکی را سرقت کند، تعزیر ثابت است (شهید ثانی، الروضه، ۹/ ۲۵۱) ولی برخی از فقها قائل به قطع ید هستند؛ در حالی که انسانِ آزاد، قیمت مالی نداشته، و ممکن است شرایط قطع ید نیز وجود نداشته باشد. در واقع در این موارد، «دفع فساد» دلیلی بر جریانِ این حکم دانسته شده است (طوسی، المبسوط، ۸/ ۳۱؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائده، ۱۳/ ۲۴۳).

۸. هر گاه دو زن که با هم خویشاوندی نداشته باشند بدون ضرورت، برهنه، تحت ازار واحد قرار بگیرند تعزیر می‌شوند ولی اگر این عمل و تعزیر مربوطه تکرار شود، منجر به اجرای حد خواهد شد و اگر پس از اجرای حد باز هم تکرار شود، بنا بر نظری در نهایت و پس از چند بار تکرار، منجر به صدور حکم به قتل آنها خواهد شد (شهید ثانی، الروضه، ۹/ ۱۶۰؛ فاضل هندی، ۲/ ۴۰۹؛ ابن‌فهد حلی، المهذب، ۵/ ۶۱) یا بنابر مذهب حنفیه، لواط موجب تعزیر است؛ ولی اگر حاکم به این نتیجه برسد که تعزیراتی از قبیل شلاق و مانند آن موجب بازدارندگی نیستند، می‌تواند از باب تعزیر مرتکب این جرم را اعدام نماید (ابن عابدین، ۴/ ۱۹۱؛ جزیری، ۵/ ۱۲۶) احکامی که به نظر می‌رسد، به جهت «حسم ماده فساد» باشد.

۹. اجرای حکم قتل شخص بدعت‌گذار در برخی مواردِ آن، (حرعاملی، وسائل، ۲۸/ ۳۱۹) طبق تصریحِ برخی فقها، به علت «حسم ماده فساد» است (ابن عابدین، ۴/ ۱۵).

۱۰. در مورد بسیاری از جرائم از جمله سرقت تعزیری، «از بین بردن ریشه فساد» به عنوان دلیل جریان حکم تعزیری ذکر شده است (علامه حلی، منتهی، ۱۴/ ۱۹۶) همچنان که برخی فقها، مقاربت با همسر در زمانِ غیر مشروع را نیز، به جهت حسم ماده فساد، موجب تعزیر دانسته‌اند (انصاری، کتاب الطهارة، ۳/ ۳۸۲) همچنین تادیبات و تعزیراتی که متوجه کودک می‌شود، ـ همان‌طور که برخی فقها متذکر شده‌اند، ـ به جهت مصلحت کودک و یا «دفع فساد»، و ... جریان پیدا می‌کند (کاشف الغطاء، ۱/ ۲۵۲).

۱۱. بر اساس روایات (کلینی، ۵/ ٥٢٤؛ حرعاملی، وسائل، ۲۰/ ۲۰۵؛ حرعاملی، الفصول، ۲/ ۳۳۵؛

فیض کاشانی، ۲۲/ ۸۲۹) و مشهور فقها (سبزواری، کفایه، ۲/ ۸۳) نظر به دست و موی اهل کتاب جایز است، مگر آنکه از روی ریبه باشد. برخی فقها دلیلِ آن را، منجر شدن به فساد دانسته‌اند (علی طباطبایی، ۱۰/ ۶۵).

همچنین در موضوع مشابه، شهید ثانی دلیل حرمت خلوت با نامحرم را «حسما للفساد» دانسته است (شهید ثانی، مسالک، ۱۲/ ۷۲). در واقع اگر چه حرامِ اصلی، نظر و لمس و مانند آن است؛ اما برای اینکه ماده فساد نابود شود، و حرام رخ ندهد، خلوت با نامحرم نیز حرام دانسته شده است.

دقت در موارد یادشده، که تنها بخشی از کلمات فقها در این خصوص را شامل است، نشان می‌دهد که فقها در ابواب مختلف فقه به قاعده حسم ماده فساد، بدونِ ذکر نامِ قاعده، عمل کرده‌اند؛ و بعضاً حتی به عنوان دلیل از آن یاد کرده‌اند.

محدوده و شرایط اجرای قاعده

قاعده حسم می‌تواند در احکام فقهی و حقوقی، و نیز موضوعات خارجی با رعایت شرایطی جریان یابد. با این توضیح که چنانکه خواهد، به استناد این قاعده، هم می‌توان حکم فقهی کلی صادر کرد؛ و هم می‌توان در مصادیق خارجی، به جهت حسم ماده فساد، یک حکم اولی راکنار گذاشت. مانند اینکه دادرس برای جلوگیری از اقدامات نادرست و تبدیل یک دادرسی به چند دادرسی، موقتاً تا قبل از صدور حکم، جلوی هر اقدامی را در مورد دعوی بگیرد.

بعلاوه همان‌طور که از مستندات بدست می‌آید موضوع این قاعده هم می‌تواند مسائل کیفری باشد و هم مسائل حقوقی؛ مثلاً حدیث لاضرر، وقف یا قرعه از مسائل حقوقی هستند که اجرای قاعده در آنها به جهت حسم ماده نزاع بوده است؛ همان‌طور که در برخی دیگر از مستندات، اجرای قاعده به جهت حسم ماده فسادی از جنس مفاسد کیفری، بوده است.

همچنین با توجه به ظاهر ادله و نیز موارد متعدد و مختلف اجرای آن ـ که مفصلاً گذشت، ـ می‌توان گفت محدوده زمانی اجرای قاعده، عام بوده، و علاوه بر جریان در مورد قضاوت در مسائلِ پیش آمده، در مورد پیش‌گیری از جرائم آینده نیز به کار می‌آید.

اما باید توجه داشت که مهمترین شرط اجرای قاعده حسم در موارد غیر منصوصه، انحصاری بودنِ راه از بین بردن فساد است. در واقع وقتی برای از بین بردن فساد، راهی جز از بین بردن ریشه آن نباشد، می‌توان از قاعده استفاده کرد؛ ولی اگر راه دیگری وجود داشته باشد، و نیازی به حسم ریشه و ماده فساد نباشد، فقیه یا دادرس نمی‌تواند به استناد اینکه با اجرای قاعده، راحت‌تر نتیجه حاصل می‌شود، ماده فساد را از بین ببرد؛

چرا که ممکن است چیزی که اکنون مایه فساد است، همیشه و در همه احوال مایه فساد نباشد.

شرط دیگری که می‌توان از ادله و نظایر اجرای قاعده برداشت کرد، علم و یقین است. به طوری که لازم است دادرس یا قانون گذار یقین داشته باشد که با حکمی که بر اساس قاعده صادر می‌کند، ماده فساد نابود شده، و قطعاً از فساد جلوگیری خواهد شد؛ ولی در مقابل، به نظر می‌رسد بر اساس ظن و گمانِ جلوگیری از فساد، نتوان ریشه و ماده آن را از بین برد، و قاعده را اجرا کرد. چنان‌که در برخی از نظایر جریان قاعده که پیشتر گذشت، مثلاً مورد قصاص فرد آزاد به جهت تکرار قتل بردگان، فقها به این موضوع اشاره کردند (مقدس اردبیلی، مجمع الفائده، ۱۴/ ۴۴).

شرط مهم دیگری که در اجرای این‌گونه قواعد در نظر گرفته می‌شود، برتری و اهمیت موضوع در تزاحم با ادله دیگر است. شبیه همان مواردی که در باب امر به معروف و نهی از منکر (خوئی، مصباح الفقاهه، ۱/ ۴۷۲؛ همو، منهاج، ۱/ ۳۵۲) قاعده لاضرر، (بجنوردی، ۱/ ۲۲۷)، قاعده عسر و حرج (همو، ۱/ ۲۶۵)، یا دیگر قواعد فقهی (مکارم، القواعد الفقهیه، ۱/ ۳۹۳) مطرح شده است.

مشخصاً در مورد قاعده حسم می‌توان به این فرع فقهی توجه کرد: اگر ولی دمِ شخصی که توسط محارب کشته شده است، گذشت نماید، بنا به نظر برخی از فقها این گذشت به معنای سقوط حد نیست (طوسی، المبسوط، ۸/ ۵۱؛ خوئی، موسوعه، ۴۱/ ۳۸۸؛ صاحب جواهر، ۴۱/ ۵۷۹) و همان‌طور که برخی فقها آورده‌اند، به حکمتِ «از بین بردن ریشه فساد»، حد جاری می‌گردد (علامه حلی، مختلف، ۹/ ۲۵۱)؛ اما اگر متهم صرفاً مرتکب جرح شده باشد بیشتر فقها، گذشت شاکی را به معنای سقوط حد دانسته‌اند (طوسی، الخلاف، ۵/ ۴۶۶؛ طبرسی، ۲/ ۴۲۱؛ حلی، المقتصر، ۳/ ۵۰۹؛ صیمری، ۳/ ۲۶۱؛ صاحب جواهر، ۴۱/ ۵۷۹) در حالی که در صورت ارتکاب قتل، از آنجا که قتل اهمیت زیادی دارد و فساد بسیاری را موجب می‌شود، قاعده حسم را جاری دانسته، گذشت شاکی را موجب سقوط حد نمی‌دانند.

همچنین وقتی شئ الف عامل فسادی است، قبل از قطع و حسم ریشه و ماده آن، باید ملاحظه شود که فسادی که الف ایجاد می‌کند مهمتر است، و یا فسادی که از حسم و نابودی او نتیجه می‌شود و پس از در نظر گرفتن این دو امر می‌توان حکم به قطع ماده فساد داد. بنابراین نمی‌توان در مورد کسی که عادت به بی‌دقتی در راه رفتن، و تخریب احتمالی اموال اطراف دارد، به جهت فسادی که ایجاد می‌کند، حکم قتل صادر کرد.

در واقع لازم است ضرر و فسادی که از نابودی الف ایجاد می‌شود، کمتر از فسادی باشد که بر وجود او مترتب است. به عبارت دیگر برای اجرای قاعده حسم، لازم است حسم ماده فساد، مهم‌تر از حرمت مال و جان دیگری باشد؛ تا دلیلِ حسم بر دلیل حرمت مال و جان مسلمان برتری داده شده، و جاری گردد. مثلاً

اگر کسی عادت به انجام رابطه نامشروع از قبیل تقبیل و مانند آن داشته باشد، و پس از چندین بار اجرای حکم، باز هم به سراغ این عمل برود، نهایتاً می‌توان او را برای مدتی حبس یا تبعید کرد؛ اما حسم و قتلِ او، نیازمند دلیل محکم‌تری است.

شرط دیگر برای اجرای قاعده، که از نکته پیش‌گفته برداشت می‌شود، توجه به احتیاط است. در واقع به هنگامی که تردید معقولی برای اجرای قاعده باشد، لازم است جانب احتیاط را گرفت، و از اجرای قاعده خودداری نمود.

شاید به جهت همین احتیاط بوده است که فقها موارد منصوصه قاعده را به همه موارد متصور فقهی تعمیم نداده‌اند. حتی در مواردی هرچند برخی از فقها به این قاعده استناد کرده‌اند، اما بیشتر فقها حکم ناشی از این قاعده را نپذیرفته‌اند.

همچنین در جایی که سارق، کودکی آزاد و غیر برده را سرقت کرده است، همان‌طور که اشاره شد، برخی از فقها به استناد روایات، (حرعاملی، وسائل، ۱۸/ ۵۱۴) حکم به قطع ید او داده‌اند (علامه حلی، تحریر، ۵/ ۳۵۷) ولی برخی دیگر این حکم را بر خلاف احتیاط دانسته، و نپذیرفته‌اند (خمینی، تحریر، ۲/ ٤٨٦) و یا در مورد نظر بدون ریبه به وجه و کفین زن نامحرم مسلمان، برخی از فقها آن را به جهت جلوگیری از منجر شدن به حرام، حرام دانسته‌اند (خوئی، المستند، ۲/ ٧٤)؛ امری که اختلافی بوده مورد پذیرش همه فقها قرار نگرفته است (علامه حلی، قواعد، ۳/ ۶؛ یزدی، ٥/ ٤٨٧).

همچنان که اگر کودک مرتکب چند بار سرقت شود و هر بار مجازات مربوطه اجرا شود، در سرقتِ پنجم، بنا به نظر برخی از فقها، برای دفع فساد، دست او قطع می‌شود (طوسی، النهایه، ۷۱۶؛ ۳/ ۴۳۴؛ ۷/ ۴۱۱؛ خوئی، القضاء، ۲/ ۳۴۶؛ خوئی، مبانی تکمله، ۲۸۲) ولی مشهور فقها این حکم را نپذیرفته‌اند (صاحب جواهر، ۴۱/ ۴۷۶؛ فخرالمحققین، ۴/ ۵۲۰؛ خمینی، المکاسب المحرمه، ۲/ ۴۸۲؛ موسوی گلپایگانی، ۱/ ۲۷۰؛ بهجت، ۵/ ۱۹۶).

همانطور که دیده می‌شود، شرایطی که برای اجرای قاعده گفته شد، مستنبط از اصول کلی فقه، احکام مذکور در قواعد دیگر فقه و همچنین شرایطی است که فقها در موارد مذکور در قسمت تطبیق قاعده گاه به آن اشاره کرده‌اند.

مصادیقی از امکان اجرای قاعده

پس از بیان موارد قطعی اجرای قاعده حسم، و نیز مواردی که می‌توان گفت در جهت قاعده، حکمی فقهی صادر شده، و همچنین تحلیل قاعده و استنباط شروط اجرای آن، تشریح دو مورد از مواردی که

ممکن است بتوان به استناد قاعده، حکم فقهی جدیدی در آن صادر کرد، پی گرفته می‌شود.

۱. از بین بردن حیوانات مزاحم

گاه برخی از حیوانات به جهت اینکه به درستی نگهداری و تربیت نشده‌اند، و یا حتی عمداً برای امر نادرستی تربیت شده‌اند، مشکلات و مفاسدی ایجاد می‌کنند. مانند سگی که عادت به ایجاد جراحت برای کودکان پیدا کرده است، یا میمونی که برای سرقت تعلیم دیده، یا عادت به سرقت پیدا کرده است. در این موارد، هرچند در درجه اول لازم است سعی شود تا تربیت حیوان به نحو صحیح تغییر کند، اما در مواردی که این امر میسر نباشد، یا صاحب آن از تغییر تربیت حیوان خودداری کند، می‌توان از قاعده حسم برای کشف حکم فقهی موضوع استفاده کرد.

توضیح آنکه اگر چه تکلیف حشرات موذی در فقه کاملاً روشن است (حسینی عاملی، ۸/ ۳۱۳) و همچنین کشتن حیواناتی که هیچ ضرری برای انسان ندارند حرام است (نراقی، ۱۸/ ۱۴۰) اما حیواناتی که ذاتاً موذی نیستند ولی در برخی از موارد موجب آزار انسان‌ها هستند مورد ابهام است؛ از سویی ممکن است مناط حشرات موذی در مورد آنها صدق کند و از سویی دفاع از حقوق حیوانات نیز اهمیت دارد. ولی به هر حال برای پاسخ به این مسئله تازه می‌توان از قاعده حسم نیز بهره گرفت و با رعایت شرایطی که گفته شده بر اساس قاعده حسم، ممکن است حکم به تغییر مالکیت حیوان داد، و یا آنکه حیوان را به شیوه آرامش‌بخشی به مرگ سپرد؛ که هر دو این احکام، یعنی تغییر مالکیت و یا قتل حیوان را می‌توان از نتایج اجرای قاعده حسم برشمرد.

۲. از بین بردن تسلیحات کشتار جمعی، شیمایی یا میکروبی

استفاده از برخی از سلاح‌ها، مانند تسلیحات شیمایی یا میکروبی شرعاً مجاز نیست چرا که به جز نظامیان موجب آسیب‌های جدی و مستقیم به افراد غیر نظامی نیز می‌شود (فاضل لنکرانی، ۷)؛ اما ممکن است احتمال داده شود صرفِ داشتن این امکانات، بر اساس حکم اولی ممنوع نیست؛ اما شاید بتوان به استناد قاعده حسم گفت به جهت قطع ماده فساد، می‌توان برای نابود سازی این نوع سلاح‌ها تلاش نمود.

نتیجه‌گیری

۱. طبق آنچه از ادله و منابع فقهی برداشت می‌شود، اگر از بین رفتن فساد، منوط به حسم و ریشه‌کن شدن ماده آن باشد، حسم ماده فساد جایز و یا واجب است.

۲. در صورت وجود ضرر، با توجه به حدیث لاضرر، می‌توان چنین رابطه‌ای میان دو قاعده تصویر کرد: وجود ضرر موجب رفع حکم ضرری است و اگر صرف برداشتن حکم ضرری کافی نباشد در مواردی

که برای رفع ضرر راهی جز از بین بردن ماده ضرر نباشد می‌توان قاعده حسم را جاری دانست.

۳. اجرای قاعده منوط به وجود شرایط مهمی است که بدون رعایت آن شرایط نمی‌توان به استناد قاعده حکمی صادر کرد. از جمله این شرایط علم و یقین به حسم فساد از طریق اجرای قاعده، درنظر گرفتن اهمیت موضوعات و نیز رعایت جدی احتیاط است.

۴. از جمله مواردی که ممکن است بتوان به استناد به قاعده حسم، حکم به حسم ماده فساد یا تغییر حکم اولی صادر کرد، تغییر مالکیت و یا از بین بردن حیوانات مزاحم، و نیز از بین بردن و نابود کردن تسلیحات کشتار جمعی و شیمیایی می‌باشد.

منابع

آل بحر العلوم، محمد، ***بلغة الفقيه***، شرح و تعليق: محمد تقى آل بحر العلوم، تهران، مكتبة الصادق، ١٤٠٣ ق.

ابن ادریس، محمد بن احمد، ***السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٠ ق.

ابن بابويه، محمّد بن على، ***من لا يحضره الفقيه***، بی‌جا، بی‌نا، ١٤٠٤ ق.

ابن زهره، حمزة بن على، ***غنية النزوع الى علمى الاصول و الفروع***، قم، مؤسسة الإمام الصادق (ع)، ١٤١٧ ق.

ابن عابدين، محمد أمين بن عمر، ***رد المحتار على الدر المختار***، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ق.

ابن عاشور، محمد طاهر، ***مقاصد الشريعة الإسلامية***، قطر، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، ١٤٢٥ق.

ابن قيم جوزيه، محمدبن ابی‌بکر، ***إعلام الموقعين عن رب العالمين***، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١١ ق.

ابن‌فهد حلی، احمد بن محمد، ***المقتصر من شرح المختصر***، قم، مجمع البحوث الاسلامية، ١٤١٠ ق.

________، ***المهذب البارع فى شرح المختصر النافع***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٠٧ ق.

ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، ***الكافی فی الفقه***، اصفهان، مكتبة الإمام أمير المؤمنين على (ع) العامة، بی‌تا.

انصاری، مرتضی بن محمدامین، ***كتاب الطهارة***، قم، مجمع الفكر الإسلامی، ۱۴۲۸ ق.

________، ***كتاب المكاسب***، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، ١٤١٥ ق.

بجنوردی، محمد حسن، ***القواعد الفقهية***، قم، منشورات دليل ما، ١٤٣٠ ق.

البُجَيرَمِی، سليمان بن محمد بن عمر، ***تحفة الحبيب على شرح الخطيب***، بی‌جا، دار الفكر، ١٤١٥ ق.

بحرانی، یوسف بن احمد، ***الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٠٥ ق.

بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، ***حاشية مجمع الفائدة والبرهان***، قم، مؤسسه العلامه المجدد الوحيد البهبهانی، ١٤١٧ ق.

________، ***مصابيح الظلام فی شرح مفاتيح الشرايع***، قم، مؤسسة العلامة المجدد الوحيد

البهبهانی، ١٤٢٤ ق.

بهجت، محمد تقی، ***جامع المسائل***، قم، دفتر معظم‌له، ١٤٢٦ ق.

تبریزی، جواد، ***تنقیح مبانی الأحکام، الحدود و التعزیرات***، قم، دارالصدیقة الشهیدة (س)، ١٤٢٩ ق.

جزیری، عبدالرحمن، ***الفقه علی مذاهب الاربعه***، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

جوهری، اسماعیل‌بن حماد، ***الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة***، امیری، بیروت، ۱۹۸۵ م.

حرعاملی، محمدبن حسن، ***الفصول المهمة فی أصول الأئمة***، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.

ـــــــــــــــ، ***تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشریعه***، قم، مؤسسة آل البیت (ع) لإحیاء التراث، ١٤١٤ ق.

حکیم، محسن، ***مستمسک العروة الوثقی***، قم، منشورات مکتبة آیة الله العظمی المرعشی، ١٤٠٤ ق.

خطیب شربینی، محمدبن احمد، ***مغنی المحتاج***، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.

خلیل‌بن احمد، ***العین***، قم، دار الجهره، ۱۳۶۴.

خمینی، روح الله، ***المکاسب المحرمة***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ ق.

ـــــــــــــــ، ***تحریر الوسیلة***، دار الکتب العلمیة، نجف اشرف، ۱۳۹۰ ق.

خوئی، ابوالقاسم، ***القضاء و الشهادات***، منشورات مکتبة الإمام الخوئی، قم، ١٤٢٨ ق.

ـــــــــــــــ، ***المستند فی شرح العروة الوثقی***، بی‌جا، مؤسسة إحیاء آثار الإمام الخوئی، ١٤٣٠ ق.

ـــــــــــــــ، ***مبانی تکملة المنهاج: القضاء والحدود***، قم، مؤسسة إحیاء آثار الإمام الخوئی، ١٤٢٢ ق.

ـــــــــــــــ، ***مصباح الفقاهة فی المعاملات*** (المکاسب المحرمة)، قم، مکتبة الداوری، ۱۳۷۷.

ـــــــــــــــ، ***منهاج الصالحین***، قم، مدینة العلم، ١٤١٠ ق.

ـــــــــــــــ، ***موسوعة الامام الخوئی***، قم، مؤسسة إحیاء آثار الإمام الخوئی (ره)، ١٤١٨ ق.

روحانی، محمدصادق، ***فقه الصادق (ع)***، قم، مؤسسة دار الکتاب، ١٤١٤ ق.

ـــــــــــــــ، ***منهاج الفقاهة***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

الزیلعی، فخر الدین، ***تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق وحاشیة الشِّلْبِی***، شرح و تعلیق: شهاب الدین أحمد الشِّلْبِی، القاهرة، المطبعة الکبری الأمیریة، ۱۳۱۳ ق.

سبزواری، عبدالاعلی، ***مهذب الأحکام فی بیان الحلال والحرام***، بی‌جا، مکتب آیة الله العظمی السید السبزواری، ١٤١٧ ق.

سنامی، عمربن محمد، ***نصاب الاحتساب***، بی‌جا، بی‌نا، ١٤٠٦ ق.

الشاذلی، حسن علی، ***الجنایات فی الفقه الإسلامی دراسة مقارنة بین الفقه الإسلامی و القانون دار الکتاب الجامعی***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن علی، ***الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية***، قم، منشورات مكتبة الداوری، ١٤١٠ ق.

______________، ***مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام***، قم، مؤسسة المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۹ ق.

صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، ***جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ١٣٦٤.

صافی، لطف الله، ***ثلاث رسائل فقهية*** [منبع الکترونیکی]، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، قم، ١٤١٦ ق.

صیمری، مفلح بن حسن، ***تلخيص الخلاف و خلاصة الاختلاف؛ منتخب الخلاف***، قم، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی (ره)، ١٤٠٨ ق.

طباطبائی، علی بن محمدعلی، ***رياض المسائل فی بيان احكام الشرع بال دلائل***، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ١٤٢٢ ق.

طباطبائی، محمدحسین، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۲.

طبرسی، فضل بن حسن، ***المؤتلف من المختلف بين أئمة السلف***، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد، ١٤١٠ ق.

طوسی، محمدبن حسن، ***الاستبصار***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ١٣٦٣.

______________، ***تفسیر التبیان***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

______________، ***الخلاف***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٠٧ ق.

______________، ***المبسوط فی فقه الإمامية***، تهران، المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۷۸ ق.

______________، ***النهاية فی مجرد الفقه والفتاوی***، قم، انتشارات قدس محمدی، بی‌تا.

عاملی، محمد بن علی، ***مدارك الاحكام فی شرح شرایع الاسلام***، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، بی‌تا.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية***، قم، مؤسسة الإمام الصادق (ع)، ١٤٢٢ ق.

______________، ***تذكرة الفقهاء***، موسسة آل البیت لإحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ ق.

______________، ***قواعد الأحكام***، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ١٤١٩ ق.

______________، ***مختلف الشيعة***، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ١٤١٢ ق.

______________، ***منتهی المطلب فی تحقیق المذهب***، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد، ١٤١٢ ق.

فاضل لنکرانی، محمد جواد، «تولید و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی از دیدگاه فقه اسلامی»، ***مجله علمی پژوهشی حقوق اسلامی***، دوره ۱۰، شماره ۳۹، زمستان ۱۳۹۲، صص ۷-٣٤

فاضل هندی، محمدبن حسن، ***كشف اللثام الابهام فی شرح قواعد الاحكام***، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، ١٤٠٥ ق.

فخرالمحققین، محمد بن حسن، ***ایضاح الفوائد فی شرح إشكالات القواعد***، قم، مؤسسة إسماعیلیان، ۱۳۸۹ ق.

فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، ***الوافی***، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی (ع)، ١٤٠٦ ق.

قانون مدنی ایران، ۱۳۰۷.

کاشف الغطاء، جعفر، ***کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء***، مشـهد، مرکـز النشـر التـابع لمکتـب الاعـلام الاسلامی مشهد، بی‌تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۸۸.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ***مـرآة العقـول فـی شـرح أخبـار آل الرسـول***، تهـران، دار الکتـب الإسـلامیة، ١٤٠٣ق.

مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلي، ***روضة المتقین***، تهران، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ١٤٠٦ ق.

محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، ***ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد***، قم، مؤسسه آل البیت، ١٢٤٧ ق.

ــــــــــــــــــ، ***کفایة الأحکام***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٢٣ ق.

مظفر، محمدرضا، ***اصول فقه***، مکتب الاعلام الاسلامی، بی‌جا، بی‌تا.

مقدّس اردبیلی، احمدبن محمد، ***زبدة البیان فی أحکام القرآن***، تهران، مکتبـة المرتضـویة لاحیـاء اثـار الجعفریـه، بی‌تا.

ــــــــــــــــــ، ***مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان***، قم، مؤسسـة النشـر الإسـلامی، ۱۴۱۶ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، ***القواعد الفقهیة***، قم، مدرسة الامام أمیر المؤمنین، ۱٤۱۱ ق.

ــــــــــــــــــ، ***بحوث فقهیة هامة***، قم، انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ١٤٢٢ ق.

ــــــــــــــــــ، ***دائرة المعارف فقه مقارن***، قم، مدرسة الامام أمیر المؤمنین، ١٤٢٧ ق.

موسوی قزوینی، علی، ***ینابیع الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام***، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ١٤٢٤ ق.

موسوی گلپایگانی، محمدرضا، ***تقریرات الحدود و التعزیرات*** [منبع الکترونیکی]، قم، مرکـز اطلاعـات و مـدارک اسلامی، ١٣٨٦.

نائینی، محمدحسین، ***المکاسب و البیع***، تقریر از محمدتقی آملی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱٤۱۳ ق.

نجاشی، احمدبن علی، ***رجال النجاشی***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی‌تا.

نراقی، احمدبن محمدمهدی، ***مستند الشّیعة***، مشهد، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۵ ق.

یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم، ***العروه الوثقی فیما من به البلوی***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٢٠ ق.